جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

واکاوی تاریخ سینمای پس از انقلاب

حکایت سینما توگراف ۲

خانه از پای بست ویران بود!

سعید مستغاثی

بخش صد و پانزده

صبح چهارشنبه ۱۴ دی ماه سال ۱۳۹۰ سید محمد حسینی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در حاشیه جلسه هیئت دولت از انحلال خانه سینما به‌طور رسمی خبر داد. وی گفت: با توجه به تخلفاتی که خانه سینما انجام داده، هیئت نظارت بر مراکز فرهنگی، انحلال این تشکل را اعلام کرده که کاملاً مطابق قانون است.

این ماجرا پس از کش و قوس‌های فراوان میان متولیان خانه سینما و مسئولان دولتی سینما اتفاق افتاد. کش و قوس‌هایی که در تمام دو سال ابتدائی دولت دهم وجود داشت اما شگفت آنکه از یکسوی، مسئولان سینمایی با خانه سینما، جنگ و دعوا داشتند و از سوی دیگر دفتر ریاست جمهوری و شخص اسفندیار رحیم مشایی برای برگزاری جشن خانه سینما کمک‌های مالی هنگفت هزینه می‌کرد!!

نگارنده سالها پیش و در اوج فعالیت خانه سینما، خصوصا در دوران به اصطلاح اصلاحات که خانه سینما در واقع مکان فعالیت‌های دولتی شده بود، به کرات و در مقالات متعدد (که در نشریات مختلف از جمله روزنامه‌های مدعی اصلاحات به چاپ رسید) بارها و بارها هشدار دادم نظام صنفی که توسط دولت شکل گرفته و وابسته به دولت باشد در هر شکل و قواره‌ای (لااقل برای اعضای صنوف) ناکارآمد خواهد بود و بیشتر به جای حل و فصل امور اصناف به محل مناقشات سیاسی و گروهی و باندی بدل خواهد گردید.

سال ۱۳۸۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «خانه از پای بست ویران است « نوشتم جامعه صنفی که در مراسمش از رئیس‌جمهوری وقت (هاشمی رفسنجانی) تجلیل نماید و در حمایت از وزیر وقت ارشاد (عطا مهاجرانی) رؤسایش با وی عکس یادگاری بگیرند و امضاء جمع کنند و حتی یکی از رؤسای صنوف از وی به زبان لری در خواست کمک کند، راه به جایی نخواهد برد!

ماجرای بیمه نیم‌بند و رنج‌آور

در طی این سالها، بارها و بارها در نوشته‌ها و صحبت‌های مختلف، حرف خود را تکرار کردم که به همان دلیل، خانه سینما از برآوردن کمترین خواست‌های صنفی اعضایش بازماند و اگر نبود همان میزان ناچیز کمک‌های دولتی، که حتی این بیمه نیم بند هم برقرار نمی‌شد.

ماجرا آنچنان شد که برای اغلب صنوف حکایت همان «آفتابه لگن هفت دست و شام و ناهار «هیچی بود. جشن‌های آنچنانی با هزینه‌های گزاف برپا شد اما بسیاری از اعضای صنوف درگیر مسائل و مشکلات مادی خود ماندند. سال‌های متمادی به دلائل مختلف همین بیمه تامین اجتماعی نیم بند به صورت قطره چکانی ارائه شد و در حالی که بسیاری از اهالی این سینما بهره‌ای از بیمه نداشتند، عده‌ای دیگر هم ناچار بودند پس از گذر از بدهی‌های کلان خانه سینما به سازمان تامین اجتماعی (که معلوم نبود در میانه راه به کدام مسیر رفته بود!!) بعضا هر ۳ ماه راهی شعبه ۲۰ تامین اجتماعی در میدان تجریش شوند و با خفت و خواری دفترچه خود را برای ۳ ماه دیگر تمدید کنند، آن هم دفترچه‌ای که در خیلی از مراکز درمانی اعتباری نداشت.

تا اینکه بالاخره داستان بیمه تامین اجتماعی از دست مدیریت خانه سینما به در آمد و با عنوان اختیاری و خویش فرما، به خود بیمه شده واگذار شد. جالب است که تا سالها هنوز برای اعضای خانه سینما در سازمان تامین اجتماعی ردیف حرفه‌ای تعیین نشده بود و برای پرداخت حق بیمه و ارائه خدمات درمانی، آنها را در رده «ماهیگیران دریای جنوب» ارزیابی کرده بودند!

چنین عملکردی در طی این سالها پر بیراه و شگفت انگیز نبود، چون در همان دوران و طی سال‌های بعد سخنرانی‌ها، اظهار نظرها و نوشته‌ها و گفته‌های اغلب رؤسا و اعضای هیئت‌مدیره خانه سینما نشان داد، آنها اساسا درک و دریافت صحیحی از صنف و مفهوم آن نداشتند و بعضا آن را با حزب و گروه سیاسی و باندی اشتباه می‌گرفتند. از همین رو هیچ‌گاه نتوانستند به مفهوم واقعی، در خانه سینما فضای صنفی را برقرار سازند.

از همین رو آنچه بیشتر مد نظر قرار داشت، ورای دفاع از حقوق صنفی اعضا، حضور فعال در مناقشات سیاسی و باندی و گروهی بود. یعنی در شرایطی که در باب هر مسئله سیاسی در این خانه، بیانیه صادر می‌شد و اطلاعیه و اعلامیه امضاء می‌گردید ولی در طول سال‌های فعالیت صنفی خانه سینما، به مهم‌ترین مشکل اهالی سینما یعنی مشکل اشتغال و مسکن رسیدگی نشد. تعاونی مسکنی که سالها پیش تشکیل شده بود، از وقتی که برخی بنیانگذارانش به نام خانه سینما و برای دیگران! زمین گرفتند در اغما فرو رفت و بسیاری از اهالی سینمای ایران همچنان با مشکل زمین و خانه و مسکن، دست و پنجه نرم کرده تا انجمن منتقدان آن را احیاء نمود.

دیکتاتوری صنوف سرمایه‌دار

در طول این سالها خانه سینما تیول معدود به اصطلاح صنوفی بود که منافع بیشتری از سینما عایدشان می‌شد (مانند تهیه کنندگان) و متاسفانه با یک نگاه طبقاتی، این تبعیض حتی در ترکیب هیئت‌های داوری خانه سینما نیز به چشم می‌خورد، به طوری که ۷۰ درصد صنوف سینمایی، هریک تنها و تنها یک نماینده در هیئت داوران داشتند و ۳۰ درصد از بقیه صنوف هریک ۱۱ نفر عضو هیئت داوری معرفی می‌کردند!

به همین دلیل بسیاری از صنوف (که از نظر گردانندگان خانه، درجه ۲ محسوب می‌شدند) اساسا فعالیت چندانی در این خانه نداشتند و بعضا حتی سالیانه نیز جلسه و مجمعی تشکیل نمی‌دادند. این باعث شد که برخی از صنوف راهی جدای از خانه سینما برای خود بیابند. مثلا بعضا صنف خود را در وزارت کار و امور اجتماعی به ثبت رساندند. در این مسیر بارها و بارها اصناف مختلف دچار تغییر و تعطیل و دگردیسی شدند. زمانی انجمن بازیگران تعطیل شد و زمانی دیگر تهیه کنندگان چند شاخه و دسته شدند، دورانی در همین خانه دعواهای پایان ناپذیر گروهی و صنفی رواج یافت و البته مدیریت خانه (در تمام دوران خود) کمترین دخالت را در حل و فصل آنها داشت که بعضا به این مناقشات دامن هم می‌زد تا صنوف بیشتر و بیشتر با مدیریت خانه، همسو و هم جهت شوند.

شخصا به عنوان یکی از اعضای اولیه انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی که چند سالی هم در شورای مرکزی آن به عنوان نایب‌رئیس و رئیس حضور داشتم، درطول این سالها همواره شاهد بودم که هیئت‌های مدیره مختلف این خانه در صدد حذف انجمن منتقدان به عنوان یک صنف غرغرو و نق نقو بودند و بارها سعی کردند این انجمن را با قوانین من درآوردی به انزوا کشانده و از فعالیت‌های خانه حذف نمایند؛ مثلا اعضای آن را به طور عمده در هیئت‌های داوری دخالت نمی‌دادند، آن را یک صنف اضافه تلقی می‌کردند و انتقادها و نقدهای اعضای آن در مطبوعات و نشریات را موجب تضعیف خانه به شمار می‌آوردند. از همین رو در طی دوران مختلف انجمن منتقدان سعی کرد به نوعی از خانه سینما مستقل شده و حتی زمانی در آن سالها تلاش کرد تا در وزارت کار و امور اجتماعی خود را به ثبت برساند.

معاون سیما در گفت وگو با کیهان:

چهره‌ها با رعایت استانداردها امکان کار در صداوسیما را دارند

رسول شمالی ورزنده

محسن برمهانی معاون رئیس سازمان صداوسیما در امور سیما در گفت وگو با کیهان درخصوص بازگشت برخی از چهره‌های مشهور برای اجرای برنامه در شبکه‌های تلویزیونی گفت: با توجه به یک اصل رسانه‌ای باید در پاسخ به سؤال شما بگویم که اصولا چه لزومی دارد که ما در تلویزیون از چهره‌ها استفاده کنیم؟ این بدان معنی است که تلویزیون اصولا بدون چهره و چهره بدون تلویزیون معنی می‌شود. در حالی‌که ما نمی‌توانیم این دو تا را جدای از هم ببینیم و به‌طور مصداقی اگر بخواهم گسترده‌تر به موضوع چهره‌های تلویزیونی در رسانه ملی بپردازم، نمونه‌اش آقای حامد شاکر نژاد حافظ قرآن و از مجریان برنامه «محفل» است که در حال حاضر یک چهره تلویزیونی معروف و محبوب است، چراکه بنده چند روز قبل با وی در فرودگاه بیروت بودم و مردم کشورهای مختلف، مثل پاکستان، عراق، لبنان و سایر کشورهای مسلمان با دیدن آقای شاکرنژاد به وی ابراز علاقه فراوان می‌کردند و متقاضی گرفتن عکس یادگاری با این چهره بودند. در حال حاضر در ایران هم محبوبیتش از خیلی از هنرمندان و بازیگران تلویزیون و سینما بیشتر است و این امر خوبی است و اساسا تلویزیون با این نوع چهره‌ها معنی پیدا می‌کند.

وی افزود: مخاطب وقتی یک مجری معروف و مطرح را در تلویزیون می‌بیند که قبلا حرف و لحنش را شنیده و توجه کرده، بیشتر با او ارتباط برقرار می‌کند تا یک مجری و چهره جدید. البته چهره‌های جدید هم بایستی برای معرفی به تلویزیون بیایند اما منظورم این است که چهره‌های معروف و نام آشنا لازم است که در شبکه‌های تلویزیونی رسانه ملی حضور پیدا کنند.

معاون سیمای رسانه ملی با بیان اینکه درخصوص حضور چهره‌های آشنا و مطرح تلویزیونی ما روی چند مورد با این چهره‌ها بحث داریم، ادامه داد: البته برخی از آنها خودشان دیگر تمایلی ندارند دوباره به تلویزیون برگردند و از سوی دیگر هم سازمان صداوسیما تاکید دارد که این چهره‌ها بایستی استانداردهای لازم را رعایت کنند و اگر مایل به رعایت استانداردها نیستند، نبایستی در صداوسیما فعالیت کنند. اما این‌جا اعلام می‌کنم که مخاطبان دلبسته به نظام و انقلاب نباید نگران این موضوع باشند که افرادی به تلویزیون بیایند و در سازمان صداوسیما مرجعیت پیدا کنند و بعد از صداوسیما بروند و علیه رسانه ملی سخن بگویند، ما در این خصوص یقینا مراقبت می‌کنیم و اجازه نخواهیم داد.

برمهانی همچنین گفت: در حال حاضر با هنرمندانی در حال صحبت و مذاکره هستیم که افراد شریفی هستند و البته یک اختلاف نظرهایی در برخی موارد با ما دارند اما این اختلاف نظرها نباید دلیلی باشد که مخاطب و رسانه از حضور آن چهره و هنرمند در تلویزیون محروم شود. ضمن اینکه ما حتما مراقبت می‌کنیم که هنرمندانی که به عنوان چهره قرار است در رسانه ملی فعالیت داشته باشند حتما به ارزش‌های اسلامی و انقلابی ما احترام بگذارند و رعایت کنند.

معاون سیمای رسانه ملی درخصوص ساخت مجموعه تلویزیونی «گاندو ۳» هم گفت: سریال سازی برای تلویزیون مستلزم هماهنگی بین تهیه‌کننده، کارگردان، متن خوب و مجموعه‌های تولیدی است؛ تولید این مجموعه از سوی ما مشکلی ندارد؛ در حال حاضر آقای جواد افشار کارگردان گاندو، مشغول فعالیت‌ها و پروژه‌های دیگری است و به محض اینکه متن آماده‌باشد و کارگردان آمادگی لازم را اعلام کند ان‌شاءالله تولیدش را آغاز خواهیم کرد ولی در حال حاضر هیچ چیز درخصوص ساخت مجموعه تلویزیونی «گاندو ۳» قطعی نشده است.

معاون رئیس سازمان صداوسیما در امور سیما با اشاره به استقبال خوب مخاطبان از برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی طی سالی که گذشت گفت: الحمدالله به لحاظ جذب مخاطب بیشتر در سالی که در پایان آن هستیم موقعیت خوبی داریم؛ سال خوبی را سپری کردیم و بعد از سال‌ها افول مخاطب، نمودار ما در بخش مخاطب پذیری در این دوره سیر صعودی پیدا کرد و این نویدبخش است و نشان می‌دهد که ما می‌توانیم حتی در دوره‌ای که در دنیا سکوها و فضای برودبند در حال رقابت است و مخاطب برودکست را به خود جذب می‌کند در آن دوره هم بتوانیم در مسیر و ریل درست حرکت کنیم و مخاطب مان را داشته باشیم و نمودار مخاطب را بعداز گذشت ۱۰ سال صعودی کنیم.

چرا از جایزه اسکار «در سایه سرو» خوشحال نشدم؟

آرش فهیم

نود و هفتمین مراسم اسکار، ۲ مارس ۲۰۲۵ درحالی برگزار شد که برای سومین بار در طول ادوار این مراسم، یک اثر ایرانی برنده جایزه اسکار شد. در این مراسم که طی آن منتخبین سینمای آمریکا و جهان در سال ۲۰۲۴ توسط آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا معرفی شدند، پویانمایی «در سایه سرو» محصول ایران، برنده جایزه اسکار بهترین انیمیشن کوتاه شد و شیرین سوهانی و حسین ملایمی، دو کارگردان این اثر، بعد از اصغر فرهادی توانستند مجسمه شوالیه طلایی را در دست بگیرند. اتفاقی که در نگاه اول، یک موفقیت است و موج تبریک‌ها به این دو هنرمند عرصه پویانمایی در کشورمان را سرازیر کرد. این جایزه قطعا باعث شهرت این اثر و سازندگانش می‌شود، اما فراتر و کلان‌تر از این مشهوریت، تشویق و تبریک‌ها، نباید از تأثیر این جایزه و عوارض و عواقب آن غافل شد.

ماجرا از این قرار است که هنر-صنعت پویانمایی در ایران، در سال‌های اخیر پیشرفت چشمگیری کرده و این آثار به افتخاری برای کشورمان تبدیل شده‌اند. اغلب این انیمیشن‌ها، با استقبال خوبی مواجه می‌شوند و برخی از این آثار، در کشورهای مختلف به نمایش درمی آیند و ارزآوری قابل توجهی هم داشته‌اند. متخصصان و هنرمندان پویانمایی در کشورمان، با تکیه بر ذوق، استعداد، تخصص و ظرفیت‌هایی که در کشورمان وجود دارد، گام‌های بلندی را برداشته‌اند و حتی می‌توان برخی کارتون‌های داخلی را با نمونه‌های برتر خارجی مقایسه کرد. درواقع، عرصه پویانمایی هم مثل حوزه‌های علمی و صنعتی ایران که در سال‌های بعد از انقلاب و به ویژه در یکی دو دهه اخیر دچار جهش خیره ای‌کننده‌ای شده‌اند، حالا به یکی از افتخارات ما تبدیل شده و می‌توانیم انیمیشن‌های ایرانی را جزء برترین‌ها در سطح جهان دانست.

یکی از دلایل موفقیت صنعت انیمیشن در ایران، استقلال نسبی و عدم مداخله‌های سیاسی داخلی و خارجی در این عرصه است. درواقع، هنر-صنعت پویانمایی در ایران مانند یک رود زلال است که برخلاف سینمای داستانی ما هنوز گل‌آلوده و هدف دستکاری‌های مصنوعی و منفعت‌طلبانه قرار نگرفته است. شاید اگر سینمای داستانی ما هم با دست اندازی‌های سیاست‌بازانه مواجه نمی‌شد، امروز وضع هنر هفتم ما به مراتب بهتر می‌بود. دخالت‌های خارجی ازجمله جوایز جشنواره‌ها و جشن‌ها و همچنین دست درازی سفارتخانه‌ها و بعضی از محافل و مراکز خارجی و بعضی از مراجع سیاسی داخلی به سینمای ایران، تنها باعث خروج تولیدات از مدار ملی و مردمی شد. اتفاقی که تاکنون برای تولیدات پویانمایی ما رخ نداده است.

اما اهدای جایزه اسکار و بعضی دیگر از جوایز خارجی به «در سایه سرو» این بیم را به وجود آورده است که انیمیشن ایران هم درگیر دستکاری‌های منفعت‌طلبانه و مغرضانه خارجی قرار بگیرد و از مسیر پیشرفت واقعی باز بمانند. نگرانی از این بابت است که احتمالا بعد از این جوایز، بخشی از هنرمندان جوان و جویای نام پویانمایی در کشورمان، از این پس چشم به چنین جوایزی خواهند داشت و این قطعا بر کار آنها تأثیر منفی خواهد داشت؛ مخاطب پرشمار ملی و جهانی، جایش را به محافل محدود و سیاست‌پیشه جشنواره‌ای خواهد داد و احتمالا از این پس شاهد تولید محصولاتی باب طبع سیاست‌های فستیوال‌ها در حوزه انیمیشن خواهیم بود.

واقعیت این است که جوایز جشنواره‌هایی چون کن، برلین، ونیز و جشن‌هایی چون اسکار و گلدن گلوب، هیچ گاه بدون غرض و مرض نبوده است و به ضرر هنر و هنرمندان داخلی است؛ دلیل؟ تجربه! هر هنرمندی که از کار برای ملت، مردم و حتی مخاطب جهانی دست کشید و بر مدار جشنواره‌ها فعالیت کرد، خیلی زود، دچار فرسایش و انحطاط شد. فقط کافی است کارنامه مرحوم عباس کیارستمی و اصغر فرهادی که دو چهره مطرح‌تر فیلمسازان جشنواره‌ای ما هستند را بررسی کنیم. کیارستمی بعد از گرفتن جایزه جشنواره کن با فیلم «طعم گیلاس» دچار یک پسرفت عظیم شد. همه فیلم‌های مهم کیارستمی متعلق به دوران قبل از جایزه گرفتن در کن بودند. تأثیر موفقیت در جشنواره کن، توقف پیشرفت در کار کیارستمی بود. این وضعیت، درباره اصغر فرهادی هم صادق است. فیلم‌های خوب این کارگردان نیز، همه مربوط به قبل از جوایز جشنواره‌های غربی است. بعد از موفقیت ظاهری در کن و اسکار، فرهادی هم دچار یک افت فاحش شد و کارهای بعدی‌اش اصلا قابل مقایسه با قبلی‌ها نیستند.

ضعف آگاهی از کارکرد و تأثیر تشویق‌های خارجیِ آلوده به سیاست و قدرت، موجب کژتابی و افت یک عرصه پرامید چون پویانمایی ایرانی است که برای فتح موفقیت‌های بیشتر، خیز برداشته است. این جوایز، شبیه به ماجرای استعمار هستند؛ شکل ظاهری‌شان زیبا و فریبنده است اما معنای واقعی‌شان، وابسته‌سازی، استثمار و مرگ استقلال و آزادی و آزدگی هنرمند است. معنایی که حسین علیزاده (موسیقیدان) به خوبی آن را درک کرد و نشان شوالیه سفارت فرانسه را نپذیرفت.

من از اعطای جایزه اسکار به انیمیشن «در سایه سرو» خوشحال نیستم، چون علاقه‌ای به مستعمره شدن هنر و هنرمندان کشورم ندارم!

مشکل سینمای ما قیمت بلیت نیست مسئله چیز دیگری است!

محمد محمدی

خبر افزایش قیمت بلیت سینما به ۱۱۰ هزار تومان مطرح و درنهایت عملی شد. موافقان این اقدام معتقدند که طبق تورم، هزینه بلیت سینما نیز می‌بایست بالاتر رود و این افزایش قیمت نیز کمتر از نرخ تورم است و حتی می‌توانست بیش از این افزایش یابد! همچنین طبق مقایسه با سایر قیمت‌ها همچون بلیت تئاتر، کنسرت، گالری نقاشی و... همچنان بلیت سینما ارزان است. مخالفان نیز معتقدند طبق اوضاع سخت معیشتی عموم درآمدها صرف امور اولیه می‌شود و سهم سبد فرهنگی خانوده کوچک است بنابراین ممکن است بلیت سینما بزرگ‌تر از سهم سبد فرهنگی خانوار شود و مخاطبان سینما ریزش کنند. همچنین بحث نیم‌بها بودن بلیت در روزهای سه‌شنبه که مدتی در دوشنبه‌ها نیز اجرائی شد، تاثیری قابل توجه در میزان حضور مخاطبین در سالن‌های داشته است، تا ثابت شود نرخ بلیت برای بخش زیادی از مردم مهم است. اما مشکل امروز سینمای ما قیمت بلیت نیست، بلکه کمبود مخاطب است. سینمای ما در سال ۱۴۰۲ با وجود رونق و شکستن رکورد چندین ساله اما حتی به ۳۰ میلیون بلیت فروخته شده هم نرسید. گفته می‌شود که فیلم‌های کمدی جلف پرفروش هستند اما ۵ یا ۶ درصد جامعه نیز برای تماشای آن فیلم‌ها به سینما نمی‌روند! جامعه ایران با وجود سختی در معیشت اما تشنه هنر باکیفیت است. ایرانی‌ها اصولا به دنیای فیلم علاقه‌مندند، مثالش رونق امروز پلتفرم‌هاست. اما مردم هنگامی‌که به سینما می‌روند احساس می‌کنند کلاه بر سرشان رفته است، چرا که فیلم تماشا شده برایشان چندان باکیفیت به نظر نمی‌آید. درواقع این بازار ظاهر ورشکسته پیدا کرده و در آن اندک فیلم‌های خوب نیز چندان دیده نمی‌شوند. در مقابل مخاطب ایرانی با صرف هزینه اشتراک پلتفرم‌ها به تماشای محتوای گسترده مشغول است. به هرحال مخاطب با خود حساب و کتاب می‌کند، چه مبلغی را باید به سینما بدهد و چه محتوایی دریافت کند و در مقابل چه هزینه‌ای را صرف اشتراک پلتفرم کند و به چه میزان محتوایی دسترسی پیدا می‌کند.

برخی ادعا می‌کنند مشکل سینمای ایران تولید بیش از حد فیلم‌های کمدی است اما جالب است بدانید تنها حوالی ۱۰ درصد از فیلم‌های تولید شده در سال در ژانر کمدی هستند و اتفاقا سینمای جریان به اصطلاح اجتماعی از نظر کمیت، تولیدات بالایی دارد. فیلم‌هایی که با تقلید بی‌کیفیت از سینمای اروپا و تلفیق آن با یک بیانیه بلند بالای سیاسی تولید می‌شوند و سازندگانشان با ژست خودبزرگ‌بینانه خود را فیلمساز هنری می‌نامند! اما این جریان فیلمسازی در سینماها فروش چندانی ندارد. جالب آنکه فیلمسازان این جریان به جای بازبینی در مدل فیلمسازی و تقویت فرم و ساختارها معتقدند که سینمای کمدی مانع از فروش فیلم‌هایشان است. حتی برخی از آنها مخاطبان سینما را فاقد فهم هنری می‌دانند. درحالی‌که در تمام دنیا برخی از ژانرها به خصوص کمدی و نوجوان پرفروش هستند. همچنین در ایران به دلیل مشکلات معیشتی تمایل به سینمای کمدی جهت رسیدن به فضائی مفرح‌تر و شادتر بیشتر است.

این جریان فیلمسازی مدعی است که حرف دل مردم را می‌زند و به همین دلیل سینمایی اجتماعی است. اما واقعا داستان و وقایعی که در این فیلم‌ها ارائه می‌شوند همان دغدغه و حرف دل مردم است؟ نکته دقیقا همینجاست که مردم ما عموما با داستان برخی فیلم‌ها همذات پنداری نمی‌کنند و چیزی موسوم به حرف دلشان نیست. کاش به جای ایراد گرفتن از مردم، سالن‌های سینما، سانسور و... فیلم‌ها به استاندارد سینما نزدیک‌تر شوند. در واقع سینمای ایران از هنر و مردم دور شده است و فیلمسازان ما چندان فیلم خوب نمی‌سازند.

یکی از مسائل طبیعی سینما مقوله سرمایه‌گذاری و به تبع آن بازگشت سرمایه و سوددهی برای سرمایه‌گذاران است. درحالی‌که تهیه‌کنندگان سینما هر روز از افزایش هزینه‌های سینمایی سخن می‌گویند، و مدام نرخ حداقل سرمایه لازم جهت تولید یک فیلم سینمایی معمولی را بالاتر اعلام می‌کنند اما از طرف دیگر شاهد فروش اندک سینماهای کشور هستیم. اتفاقی که سبب کاهش میل سرمایه‌گذاران فرهنگی به تولید فیلم می‌شود تا حتی اسباب پولشویی و خرج مبالغی در جهت غیرفرهنگی را فراهم کند. بنابراین طبیعی‌است که سرمایه‌گذاران به سمت تولیداتی سوق پیدا کنند که احتمال بازگشت سرمایه بیشتری داشته باشد.

اما چه شد که سینمای ایران محتاج ذره به ذره افزایش مخاطب و فروش بلیت سینما شده است؟ سینمایی که در دهه ۶۰ و حتی نیمه اول دهه هفتاد یک فرهنگ برای مردم جامعه بود.

چرا دیگر از آخر هفته‌های بسیار شلوغ سینماها و حتی صف بستن و منتظر شدن برای ورود به سینما خبری نیست؟ گاهی بیش از زمان خود فیلم را می‌بایست در صف می‌ایستادند تا بتوانند فیلم مورد نظرشان را تماشا کنند.

شاید آن زمان کسی پیش‌بینی نمی‌کرد که روزی شاهد باشیم که گاهی حتی سالن‌های سینما به دلیل نداشتن مخاطب برخی از سانس‌هایشان اجرا نشود.

پس از انتخابات سال ۷۶ و ورود جریان اصلاحات که مدعی توسعه فرهنگی بودند، سیاست‌هایی در سینما اجرائی شد. آن روزها بیان شد که این سینما ایزوله است، سانسور شده و چارچوب مدار است و برای رونق و پیشرفت سینمای ایران باید به سمت عبور از خطوط قرمز برویم و فیلم‌هایی تولید کنیم که تا آن زمان در سینمای جمهوری اسلامی ایران قفل بوده است. سیاستی که مجددا در دهه ۹۰ نیز مطرح و اجرا شد. اما در اصل این سیاست پیامدی جز دوری سینما با کانون خانواده نداشت. علی‌رغم اینکه همان سیاستمداران در جایگاه انتقاد به وضع موجود در سینما هستند اما طبق آمارهای رسمی، از نیمه دوم دهه هفتاد تعداد بلیت‌های فروخته شده در سینما به شدت کاهشی بوده است.

در واقع مدیران فرهنگی آن روزها رویکردی شبیه به سیاست‌های سینمای اروپا به خصوص فرانسه و ایتالیا داشتند. سینماهایی که با وجود تاریخچه بسیار درخشان و داشتن هنرمندان برجسته سینمایی و کارگردانان پیشرو به روزگاری افتاده است که سالن‌های سینماشان به حیاط خلوت سینمای هالیوود تبدیل شده است، علی‌رغم اینکه همان فیلمسازان هالیوودی خود را وامدار سینمای اروپا می‌دانند.

همین چند روز پیش بود که مارتین اسکورسیزی، کارگردان سرشناس آمریکایی، به دلیل علاقه وافر خود به سینمای ایتالیا از مدیران این کشور خواست تا سینماهای تاریخی را به پاساژ تبدیل نکنند. ایتالیایی که اسکورسیزی تربیت می‌کند امروزه دیگر اثری از آن شکوه نیست. چرا که سینمای هنری اروپا خود را از خانواده جدا کرد و منحصر به افراد خاص و مورد توجه خود شد.

حال سینمای به اصطلاح اجتماعی که خودشان را ادامه دهنده جریان موج نو نیز می‌نامند خود را از خانواده‌ها جدا کرده و از دیده نشدن آثارشان توسط توده‌های مردم هیچ ابایی ندارند. تازه مدعی‌اند که باید این مدل از فیلم را ذائقه سازی کنیم تا مردم را به سمت خود بکشانند.

در دوران پیش از انقلاب، خانواده‌ها به دلیل فساد و فحشای شکل گرفته در سینما حاضر نبودند به سالن‌های سینما بروند، درواقع فاصله سینمای آن دوران با واقعیت جامعه بسیار زیاد بود. سینمایی که دیگر مختص یک قشر خاص بود و تنها اندک افرادی که می‌توانستند جذب کنند.

اتفاقی که بعد از دوم خرداد سال ۷۶ هم رخ داد و حجم خشونت و رفتارهای غیراخلاقی در برخی فیلم‌ها سبب شده تا اندک اندک خانواده‌ها از سینما دوری کنند و مفهوم گیشه سینما به محاق رود.

در مقابل جریان فیلمسازی ما به جای آنکه کیفیت فیلمسازی‌شان را تقویت بخشند و به دنبال ایده‌های نو و جذاب باشند مدام بهانه می‌گیرند.

روزی می‌گفتند مشکل سینمای ما سانسور است، بعد از فشارهای بسیار و شکستن برخی خط قرمزها و به طبع آن باز فروش اندک در سینما، مدعی شدند که مشکل سینمای ما نبود سالن‌های مدرن سینماست. سپس با ساخت سالن‌های جدید سینمایی به خصوص در دوران دولت سیزدهم و همچنین سرمایه‌گذاری بخش خصوصی که سبب تقویت سالن‌ها شد، این‌بار مجددا مدعی شده‌اند که مشکل سینمای ما سانسور است. بهانه جویی‌های پیاپی و عدم توجه به خود فیلم‌ها گویی عادتی طبیعی برای بخشی از جریان سینمایی ما شده است.

یکی از پیشنهاداتی که همواره نیز گفته می‌شود اما اجرائی نمی‌شود بحث شناورسازی قیمت بلیت سینماست. چرا باید قیمت بلیت صبح یکشنبه با عصر پنجشنبه یکسان باشد؟ متغیر بودن بلیت سینما عادلانه‌تر است و همچنین سبب می‌شود تا برخی از سانس‌ها بسیار خلوت و برخی دیگر از سانس‌ها بسیار شلوغ نباشد.

به‌هرحال با توجه به تورم و افزایش هزینه‌های تولید و سالن‌داری سینما، قیمت بلیت سینما افزایش یافت. هرچند که با این تصمیم اوضاع سینمای ما چندان بهبود پیدا نخواهد کرد و خطر ریزش مخاطب نیز همچنان وجود دارد. اماای کاش مدیران فرهنگی ما و فیلمسازان ما به سمت رونق جدی سینما روند. فیلم‌هایی استانداردتر و سینماتر تا مجددا شاهد سیل مخاطبین به سالن‌های سینما باشیم. هرچند که پیدایش رسانه‌های نوظهور و بسترهای جدید سکوهای نمایشی سبب کاهش میل و رغبت به سینما شده است اما همچنان سینما می‌تواند بسیار بیشتر مخاطب داشته باشد و فروش کند.